

بررسی تاریخ انقلاب اکتبر ، ساختمان سوسیالیسم در شوروی آنطور که بوده
و نه آنطوری که امپریالیست ها جعل و تحریف کرده اند

(8)

توطئه بزرگ علیه اتحاد جماهیر شوروی

مایکل سیرز- آلبرت کان

کتاب سوم : ستون پنجم در روسیه

برگردان : الف نسیم

فصل 17

خیانت و ترور

سیاست خیانت

طی سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۳۴ چنین به نظر می آمد که تمام اروپا در محاصره‌ی تبی مرموز در آمده بود. کشور پس از کشور، به ناگهان از کودتاهای دولتی، شورش‌های نظامی، خرابکاری، قتل‌های مرموز و کشف توطئه‌ها و دسیسه‌ها به لرزه در آمده بودند. به سختی یک ماه بدون خیانت و خشونت به پایان میرسید. یک بیماری همه گیر از توطئه و ترور تمام اروپا را در بر گرفته بود. آلمان نازی مرکز این عفونت بود. در ۱۱ ژانویه ۱۹۳۴ در یک تلگراف مشترک از لندن چنین اعلام شده بود:

"با آلمان نازی به عنوان مرکز جدید جنبش‌های فاشیستی، جریاناتی که معتقدند که اشکال دولت‌های قدیمی به مرگ محرومند، خشونت و آشفتگی را در سراسر جهان منتشر کرده‌اند."
واژه‌ی "ستون پنجم" هنوز ناشناخته بود. اما پیشقراولان ارتش مخفی آلمان در آن زمان حمله‌ی خود را بر علیه‌ی دولت‌های اروپایی آغاز کرده بودند. "کاکولاردها" و نیروهای "آتش صلیبی" فرانسوی، "موسلنیهایست‌های" فاشیست انگلیسی، "رکسیت‌های" بلژیکی، نیروهای "پی او دلبیو" در لهستان، "هنلینیست‌های" چکی و گاردهای "هلینکا"، "کیویسلینگ‌های" نروژی، نیروهای "گارد‌های آهنین" اهل رومانی، "ای ام آر او" بلغاری، "لاپو" فنلاندی، "گرگ آهنین" اهل لیتوانی، "صلیب سوزان" لتلندی و بسیاری دیگر از نیروهای تازه سازمان داده شده و مخفی نازی و یا گروه‌های ضد انقلابیون باز سازی شده، در حال فعالیت بودند که راه را برای پیروزی ارتش آلمان نازی و به تصرف در آوردن قاره و حمله به اتحاد جماهیر شوروی آماده کنند.
ما در اینجا چند نمونه از مهم ترین حملات تروریستی و فاشیستی نازی‌ها، که بلافاصله پس از به قدرت رسیدن هیتلر به وقوع پیوست را متذکر میشویم:

اکتبر ۱۹۳۳: ترور "الکس ما ایلف" (A. Mailow) منشی سفارت روسیه در "لنو" در لهستان که توسط سازمان تروریستی، ناسیونالیستی "او یو ان" (O.U.N.) اوکرائینی که به وسیله‌ی نازی‌ها حمایت مالی میشدند.

دسامبر ۱۹۳۳: قتل رئیس دولت رومانی "ایون دوکا" (Duca)، به وسیله‌ی نازی‌های رومانیایی گارد آهنین.

فوریه ۱۹۳۴: شورش در پاریس، توسط سازمان فاشیستی - فرانسوی صلیب آتش
مارس ۱۹۳۴: تلاش در انجام کودتای دولتی در "استلند" توسط سازمان فاشیستی "مبارزان راه آزادی"

مאי ۱۹۳۴: کودتا فاشیستی در بلغارستان
مאי ۱۹۳۴: تلاش در انجام کودتا در "لتلند" به وسیله‌ی تشکیلات تحت کنترل نازی‌ها، سازمان "برادران بالتیکی"

ژوئن ۱۹۳۴: وزیر داخلی لهستان "برونیسلاو پیراکي" (Bronislaw) به وسیله جاسوسان اوکرائینی‌های وطن پرست، "او یو ان" که به وسیله نازی‌ها حمایت مالی میشد.

ژوئن ۱۹۳۴: رهبر سازمان لهستانی "اقدامات کاتولیکی"، "ایوان بابی" (Iwan Babiy) توسط جاسوسان سازمان تروریستی "او یو ان" به قتل رسید.

ژوئن ۱۹۳۴: تلاش در انجام کودتا در لیتوان به وسیله سازمان نازیستی "گرگ آهنین" ژوئیه ۱۹۳۴ کودتای ناموفق نازی‌ها در اطریش، که در جریان آن نازی‌های تروریست، "انگلبرت دولفوس" (Engelbert Dollfuß) رئیس جمهور اطریش را به قتل رساندند.

اکتبر ۱۹۳۴: پادشاه یوگسلاوی "الکساندر" (Alexander) و وزیر امور خارجه‌ی فرانسه "بارتو" (Barthou)، توسط جاسوسان سازمان کروات "یوستاشی" و تحت کنترل نازی‌ها، به قتل رسیدند.

در اصل مسنول، سازمانده و رهبر عملیات ستون پنجم نازی‌ها، که بسرعت گسترش یافته، از مرزهای اروپا عبور کرد و به ایالات متحده آمریکا، آمریکای لاتین، آفریقا، و در اتحاد با سازمان جاسوسی ژاپن به تمام مناطق خاور دور نفوذ کرد، دو نفر به نامهای "آلفرد روزنبرگ" (Alfred Rosenberg) و "رودلف هس" (Rudolf Heß) بودند. "روزنبرگ" که مأموریتش سازماندهی هزاران عملیات جاسوسی، خرابکاری و تبلیغاتی در سراسر اروپا با توجه و تمرکز مخصوص نیروهایش بر اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی بود. و رهبری بخش سیاست‌های خارجی حزب نازی‌ها را به عهده داشت.

"رودلف هس" به عنوان جانشین هیتلر، ریاست تمام مذاکرات سری خارجی برای حزب نازی را به عهده داشت. این آلفرد روزنبرگ - زمانی خود از پناهندگان تزاری اهل ریوال - بود که برای اولین بار مذاکرات مخفی میان نازی‌ها و ترنسکیست‌ها را ترتیب داد. و این جانشین هیتلر "رودلف هس" بود که آنها را به هم پیوند زد.

در سپتامبر ۱۹۳۳ هشت ماه پس از این که هیتلر دیکتاتور آلمان شد، سیاستمدار ترنسکیست و جاسوس آلمانی "نیکلای کرسستینسکی"، چند روزی را قبل از سفر سالانه‌اش برای "تجدید قوا" در آسایشگاهی در "کیسینگن" (Kissingen)، در برلین اقامت کرد. در آن زمان "کرسستینسکی" معاون کمیسر خارجی اتحاد جماهیر شوروی بود.

در برلین کرسستینسکی، سرگی بسونف (Bessonow)، رابط ترنسکی در سفارت اتحاد جماهیر شوروی را ملاقات کرد. کرسستینسکی با هیجانی شدید برای بسونف گفت که "آلفرد روزنبرگ، رهبر بخش سیاست‌های خارجی حزب وطن پرستان سوسیالیست آلمانی، به صورتی مخفیانه تلاش بسیاری کرده بود که در صورت امکان، موقعیتی را برای ایجاد اتحاد میان نازی‌های آلمانی و ترنسکیست‌های روسی بوجود بیاورد."

کرسستینسکی به بسونف گفت که او باید ترنسکی را ملاقات کند. به هر قیمتی شده باید جلسه‌ای تشکیل شود. کرسستینسکی باید تا پایان سپتامبر در آسایشگاه میماند. سپس باید به مران (Meran)، تیرویل منطقه‌ای در ایتالیا میرفت. ترنسکی میتواند با احتیاط کامل در یکی از آن مکان‌ها با او تماس بگیرد.

جلسه ترتیب داده شد. در هفته‌ی دوم اکتبر سال ۱۹۳۳ لنون ترنسکی با همراهی پسرش سدوف، با نشان دادن پاسپورتهای قلابی از مرز مشترک فرانسه - ایتالیا عبور کرد و کرسستینسکی را در هتل به نام باواریا در مرانو ملاقات کرد.

ترنسکی در آن زمان در "سنت - پالاس" (St. Palais)، در روستایی در کنار دامنه‌ی "پیرنه" در فرانسه زندگی میکرد. او در جولای، "پرینکیپو" را ترک کرده بود و بلافاصله با جمعی از نگهبانان خصوصی و "منشی‌هایش" به یک منطقه‌ی تحت مراقبت در نزدیکی پاریس آمده بود.

در آن زمان، ترتسکی به فرانسه آمد. ارتجاعیون و فاشیست‌ها به صورتی جداگانه کوشش میکردند که در بستن قرارداد دسته جمعی امنیتی میان فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی ممانعت به وجود آورند. دولت فرانسه، که به ترتسکی اجازه‌ی ورود به خاک فرانسه و ایجاد مقر فرماندهی ضد روسی‌اش در آن کشور را داده بود، توسط فردی به نام ادوارد دالادیر رهبری میشد که سیاست‌های مسالمت‌آمیزانه‌اش در مونیخ، تا حد زیادی باعث شده بود که فرانسه و بقیه دولت‌های ضد فاشیستی به چنگ نازی‌ها بیفتند. هنری گونرنوت (Henri Guernot)، وکیل رادیکال فرانسوی شخصاً از آمدن ترتسکی به فرانسه، زمانی که او تقاضای ورود به فرانسه را نمود پشتیبانی کرد. آماده کردن شرایط لازم به وسیله‌ی ، وزیر امور داخلی، کامیل چانوتمس (Camille Chautemps)، سیاستمدار مشکوک فرانسوی که به متوقف کردن بازرسی توطئه کاکویولارد کمک کرده بود، آماده شد. او بعدها به سمت معاون رئیس جمهور در دولت پتن انتخاب شد. چانوتمس وزیر امور داخلی فرانسه به نماینده‌ی گونرنوت نوشت:

"این لطف شما بود که مرا مجبور کرد که به سیاستمدار تبعیدی روسی لنون ترتسکی، که به علت بیماری تقاضای سکونت در شرق فرانسه را کرد، توجه بیشتری بکنم". "من این افتخار را دارم که به شما پیغام بدهم که متقاضی در هنگام تقاضای ورود به فرانسه با هیچ مشکلی در مورد گرفتن ویزا برخورد نخواهد کرد."

از میان دیگر دوستان و هواداران با نفوذ ترتسکی در فرانسه میتوان از جاسوس آلمانی و کمونیست مرتد جاکویس دورلوت (Jacques Dorlot) و از پروفیسور سوسیالیست و جاسوس نازی‌ها مارسل دیت، که پس از تسلیم فرانسه رهبری تمام نیروهای هوادار نازی‌ها را بر عهده داشت، نام برد. حضور ترتسکی در فرانسه، حتی از طرف اعضای سازمان جاسوسی فرانسه و پلیس مخفی نیز مورد تائید قرار گرفته بود. در آوریل ۱۹۳۷ ترتسکی طی یک بازجویی در مکزیک چنین توضیح داد: "معاون رئیس پلیس مخفی و استاندار کادو در چارنته اینفریور (Charente Inferieure) و بقیه رؤسای پلیس، به خوبی از روابط ما خبر داشتند. پلیس به وسیله‌ی یکی از جاسوسان مخفی خود از تمام اقدامات من با خبر بود."

در جلسه‌ای میان ترتسکی و کرسٹینسکی، تعداد بسیار زیادی از سوالات اصلی در مورد توطئه‌های آتی آنها در شوروی مورد بحث قرار گرفت. ترتسکی مستقیماً این چنین آغاز کرد که به دست گرفتن قدرت در روسیه تنها به وسیله‌ی اعمال خشونت امکان پذیر بود. اما سازمان توطئه گر آنها آن چنان قوی نبود که به تنهایی و بدون کمک خارجی قادر باشد که قدرت را در دست گیرد. به همین دلیل این امری کاملاً بدیهی بود که با قدرتهای خارجی، که برای دست یابی به اهداف شخصی خود میخواستند به ترتسکی کمک کنند، به صورتی مشخص باید به توافق میرسیدند.

" ما بر سر هسته اصلی مسئله و قرارداد با ستاد ارتش توافق داشتیم" - ترتسکی گفت، در قراردادهایمان با ستاد ارتش داشتیم. اما این قرارداد از دو جهت مورد پسند ترتسکی و طرف آلمانی آن نبود. اولاً، تنها ستاد ارتش به تنهایی و نه دولت آلمان، طرف دوم این قرارداد بود. دوماً، این قرارداد با ستاد ارتش چه نتیجه‌ای را برای ما در برداشت؟ ما مبلغ بسیار کمی پول گرفتیم و آنها اطلاعات جاسوسی، که میتوانست در هنگام حمله‌ی مسلحانه مورد استفاده قرار گیرد. اما دولت آلمان ، به خصوص هیتلر، تنها به گرفتن اطلاعات اکتفا نمیکند، بلکه آنها خواهان کلنی‌ها و تسخیر کشورها هستند. و او تصرف کشور شوروی را به تصرف مناطقی که به خاطر آنها باید با انگلستان، آمریکا و یا فرانسه بجنگد را ترجیح میدهد. و چیزی که به ما مربوط میشود این است که ما به آن ۲۵۰۰۰ هزار مارک طلا نیازی نداریم. ما به ماشین جنگی آلمانی‌ها، جهت به دست گرفتن قدرت نیاز داریم. و ما برای رسیدن به این هدف باید طرح‌های خود را آماده کنیم.

ترتسکی گفت: اولین کاری که باید انجام شود، این است که با دولت آلمان قراردادی ببندیم. اما ژاپنی‌ها هم قدرتی هستند که ما باید با آنها هم به توافق برسیم، او ادامه داد. ترتسکیست‌های روسی باید به صورت مخفیانه با نمایندگان ژاپنی در مسکو تماس بگیرند.

برای انجام این ماموریت، ترتسکی به کرسستینسکی گفت، "از سوکولنیکوف استفاده کنید که در کمیسریای خارجی کار کرده و مأمور حل مسائل شرق است". ترتسکی با دادن دستورالعمل به کرسستینسکی در مورد سازمان داخلی دستگاه توطئه‌ی روسی ادامه داد.

- حتی اگر شوروی مورد حمله قرار گیرد، اجازه بده که بگوئیم از طرف آلمان، ترتسکی گفت، بنابراین اگر نیروئی در داخل، آماده برای انجام این کار نداشته باشیم، برای ما غیر ممکن است که قدرت را به دست بگیریم. این ضروریست که ما نیروهای خود را در شهرها، روستاها و در میان خرده سرمایه‌داران و کولاک‌ها تقویت کنیم. و در پایان، این کاملاً ضروریست که جای پائی و یا سازمانی در میان نیروهای ارتش سرخ و فرماندهانش به وجود بیاوریم، به شیوه‌ای که ما با کوشش‌های متشکلمان در لحظات تعیین کننده بتوانیم نقاط مهم را به تصرف خود در آوریم، قدرت را به تصرف خود در بیاوریم و دولت فعلی را که باید دستگیر شود به وسیله‌ی دولتی که از قبل تشکیل داده‌ایم جایگزین کنیم.

ترتسکی به کرسستینسکی توصیه کرد وقتی به روسیه بازگشت، با ژنرال توخاچفسکی که جانشین فرماندهی ارتش سرخ بود تماس بگیرد - ترتسکی گفت: "مردی از نوع بناپارت"، "یک ماجراجو و یک مرد با اراده، که نه تنها نقش یک نظامی را، بلکه نقش یک فرد نظامی - سیاسی را نیز بازی میکند، و او بدون شک با ما همکاری خواهد کرد".

هواداران ترتسکی در شوروی آماده بودند که به طور کامل از توخاچفسکی پشتیبانی کنند، و همزمان در صدد آن بودند که هواداران خود را در مکان‌هایی که از نظر سوق الجیشی اهمیت داشتند جایگزین کنند، و این به دلیل آن بود که وقتی انجام یک کودتای نظامی نزدیک میشد، توخاچفسکی شجاع، نمی توانست دولت جدید را بدون کمک ترتسکی کنترل کند.

قبل از خداحافظی از کرسستینسکی، ترتسکی به او اکیداً دستور داد که او باید تمام طرح‌های مربوط به خرابکاری در روسیه را دنبال کند. در این رابطه، ترتسکی توضیح داد که خرابکاری و عملیات تروریستی باید از دو زاویه‌ی مختلف مورد بررسی قرار گیرند. اولاً، هنگامی که زمینه برای انجام کودتا مهیا میشد، آنها میتوانند از این شرایط جنگی بهره برداری کرده و نیروی دفاعی ارتش سرخ را تضعیف و مواضع دولت را از میان بردارند. دوماً، ترتسکی گفت، اتخاذ این چنین سیاست‌هایی می توانست مواضع او را قویتر کرده و اعتماد به نفس بیشتری به او در هنگام مذاکراتش با دولت‌های بیگانه میداد، برای این که او می توانست به این جریان اشاره کند که هواداران او در روسیه هم به اندازه کافی قوی و هم به اندازه کافی فعال بودند.

وقتی کرسستینسکی به مسکو بازگشت، در جلسه‌ای مخفی گزارش کاملی از ملاقات خود با ترتسکی به ترتسکیست‌های روسی ارائه داد. برخی از توطئه‌گران بخصوص کارل رادک، که پیش بینی میشد که به عنوان "وزیر امور خارجه" ترتسکی انتخاب شود، به دلیل این که ترتسکی بدون اجازه و قبل از مشورت با آنها، دست به مذاکرات این چنین مهمی زده بود، بسیار عصبانی شده بود. رادک پس از شنیدن گزارش کرسستینسکی، پیغام مهمی را برای ترتسکی فرستاد و از او خواهش کرد که "توضیحات بیشتری در مورد سیاست خارجی خود" بدهد.

جواب ترتسکی که در فرانسه نوشته شده بود، پس از چند هفته توسط جوانی به نام ولادیمیر روم (Wladimir Romm)، یکی از مفسران خارجی روزنامه روسی تاس و قاصد ترتسکیست‌ها به رادک داده شد. روم نامه‌ی ترتسکی را در پاریس دریافت کرده بود و سپس آن را در جلد رمان معروف روسی به نام "تسوشیما" جاسازی کرده و بعد به صورت قاچاقی به روسیه فرستاده بود. "ولادیمیر روم" مفسر ترتسکی در توکیو، ژنو و پاریس بود. او ترتسکی را در سال ۱۹۳۳ پس از توافق در مورد محلی مخصوص، در کافه‌ای در پاریس به نام کافه بویس دی بولونگن، ملاقات کرد. پس از اینکه به روم گفت که فقط "تنها اتخاذ راه حل‌هایی که در دراز مدت" میتواند

توطئه گران را به اهداف خود برساند، ضرب المثلی را نقل کرد: "چیزی که بوسیله دارو درمان نمیشود، با آهن درمان میکنند، و چیزی که آهن نمیتواند درمان کند، آتش درمان میکند." در سال ۱۹۳۴ روم به عنوان مفسر خبرگزاری تاس در ایالات متحده آمریکا انتخاب شد. قبل از رهسپار شدن به آنجا، او سدوف را در پاریس ملاقات کرد. روم بعدها تعریف کرد: "سدوف گفت، که ترتسکی با توجه به مسافرت من به آمریکا، خواهش کرده بود که اگر من در آنجا علاقه ای در ایجاد رابطه میان آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی مشاهده کردم، به اطلاع او برسانم. وقتی من سوال کردم که چرا این جریان تا این درجه اهمیت دارد، سدوف جواب داد: "این بخشی از برنامه ترتسکی برای سرنگونی دولت شوروی را تشکیل میدهد. تاریخ آغاز حمله آلمان و ژاپن تا اندازه ای به گسترش رابطه میان آمریکا و شوروی مربوط میشود، به همین دلیل زیاد تعجب آورنیست که چرا ترتسکی به این جریان علاقه نشان میدهد." رادک بعدها محتوای نامه ای را که از ترتسکی گرفته بود، به شرح زیر توضیح داد:

ترتسکی مسئله را به این شکل مطرح کرد: به قدرت رسیدن فاشیسم در آلمان، شرایط را به کلی تغییر داده است. این به معنای جنگ در آینده ای نزدیک بود، جنگی که همزمان با هرچه بیشتر وخیم تر شدن اوضاع در خاور دور گریزناپذیرتر میشد. ترتسکی در این که شوروی در این جنگ شکست میخورد تردیدی نداشت. او نوشت: این شکست، شرایط را برای اپوزیسیون جهت به دست گرفتن قدرت هر چه بیشتر آماده میکرد. او تائید کرد که روابطی را با کشوری در خاور دور و اروپا برقرار کرده بود و به مقامات نیمه رسمی این کشورها به صورتی آشکار گفته بود که متحدین مخالف شوروی حاضر بودند که قراردادی را با آنها امضاء کرده و به آنها امتیازات قابل توجهی به شکل اقتصادی و ارضی بدهند.

در همان نامه، ترتسکی به رادک اطلاع داد که در آینده ای نزدیک بعضی از نمایندگان کشورهای خارجی قصد داشتند که ترتسکیست‌های روسی را ملاقات کنند. او گفت که در این ملاقات نمایندگان ترتسکیست، میخواستند که بر روی وفاداری خود به ترتسکی تأکید کنند و به نمایندگان خارجی اطمینان دهند که، آماده‌اند که در هر شرایطی از ترتسکی پشتیبانی کنند.

پس از گذشت مدت کوتاهی، معاون کمیسر مسئول آسیای شرقی، گریگوری سوکولنیکوف ترتسکیست، خشمگین در ایزوستیا وارد دفتر رادک شد.

- میتونید تصور کنید! بلافاصله پس از بسته شدن در، سوکولنیکوف از خشم منفجر شد. من در کمیسیون خارجی نشسته بودم و مذاکرات را اداره میکردم. وقتی مذاکرات تمام شد و مترجمان اتاق را ترک کردند، ناگهان فرستاده‌ی ژاپنی به طرف من برگشت و از من سؤال کرد که آیا من از پیشنهادهای ترتسکیست که دولت او داده بود اطلاع داشتم یا نه.

سوکولنیکوف به شدت از وقایعی که اتفاق افتاده بود، خشمگین بود.

- ترتسکی چطوری در این مورد فکر میکنه؟ او از رادک سؤال کرد. من به عنوان معاون کمیسر چطوری میتونم مذاکراتی از این قبیل را اداره کنم؟ ما در شرایط بدی قرار گرفتیم!

رادک سعی کرد که دوست خود را آرام کند.

- هیجان زده نشو! او گفت. یقیناً ترتسکی از وضعیت اینجا سر در نمیاره. رادک به سوکولنیکوف اطمینان داد که این عمل دوباره تکرار نخواهد شد. او قبلاً به ترتسکی نوشته و گفته بود که این برای ترتسکیست‌های روسی غیر ممکن بود که "درست در جلوی چشمان گ پی یو" با نمایندگان روسی و ژاپنی مذاکره کنند. اگر ترتسکی میخواست که آنها را از جریانات ماقع مطلع نکرده و به مذاکرات خصوصی خود ادامه میداد، ترتسکیست‌های روسی، باید در مقابل ترتسکی ایستاده و با او مخالفت کنند، پس از گذشت مدت کوتاهی، در جلسه‌ای سیاسی که رادک در آن شرکت کرده بود، یکی از سیاستمداران آلمانی در کنار او نشست و با لحنی آرام گفت:

- رهبر ما میدونه که آقای ترتسکی قصد داره با آلمان به توافق برسه. حالا رهبر ما میخواد بدون که این حرف‌های ترتسکی چه معنی داره. اینها شاید پیشنهادات مهاجری باشه که شب‌ها بد میخوابه؟ چه کاسه ای زیر نیم کاسه است؟
بعدها رادک این چنین، عکس العمل خود را در مقابل این مکالمه نازیستی غیرمنتظره تشریح کرد:

"گفتگوی او با من بیشتر از چند دقیقه طول نکشید، فضای یک جلسه‌ی سیاسی متناسب با این گونه تعبیرات و تفسیرات طولانی نیست. من باید به سرعت تصمیمی بگیرم و جوابی به او بدهم. من به او گفتم، که سیاستمداران واقع بین در روسیه به اهمیت یک همکاری میان روسیه و آلمان پی برده اند و حاضر به دادن امتیازات ضروری لازمه جهت به وجود آوردن این نزدیکی هستند."
در شب ۳۰ ژوئن سال ۱۹۳۴ تعدادی از رهبران نازی‌ها، قربانی ترور خود نازی‌ها شدند. در این شب هیتلر دست به از میان بردن تعدادی از اعضای مخالف، در داخل خود جنبش نازی‌ها زد. طی مدتی کمتر از ۲۴ ساعت، کاپیتان ارنست رونهم (Ernst Röhm)، سپهبد اس. آ. هیتلر، ادموند هینیس (Edmund Heines)، در شرق آلمان، کارل ارنست (Karl Ernst)، فرماندهی اس. آ. در برلین، و عده‌ی زیادی از دیگر دوستان و همکارانشان در مونیخ و برلین در عرض بیست و چهار ساعت قربانی گلوله‌های شورشیان هیتلری شدند.

ترتسکی بلافاصله یکی از وفادارترین "منشیان" خود، یک جاسوس بین المللی به نام کارل رایش، آلیاس یوهانسون (Karl Reich alias Johanson) را از پاریس جهت ملاقات رابط ترتسکیست‌ها سرگی بسانوف، به برلین فرستاد. بسانوف برای دادن یک گزارش کامل در مورد وضعیت آلمان به ترتسکی، به پاریس خوانده شد.

بسانوف در شرایطی نبود که بتواند بلافاصله به پاریس برود. پایان ماه ژوئن بهترین زمانی بود که او میتوانست برلین را ترک کند. بسانوف همان شب، پس از ملاقات ترتسکی در یک هتل و دادن گزارش در مورد موقعیت آلمان، به برلین بازگشت. بسانوف در ملاقاتش، ترتسکی را بسیار هیجان زده دید. اتفاقات جاری در آلمان و به قتل رساندن "نازی‌های افراطی" و در رأس آنها رونهم، میتوانست تمام طرح‌های او را نقش بر آب کند. اما بسانوف به او اطمینان داد که هیتلر، هیملر، هس، گورینگ و گوبلز قدرت را در تمام ارگان‌های دولتی در دست خود داشتند.
ترتسکی فریاد کشید: پس هنوز امیدی به پشتیبانی از طرف آنها هست! او در ادامه به بسانوف گفت که او در روزهای آینده باید مأموریت‌های مهمی را در برلین برای او انجام میداد. - ما نباید به این چیزها، خوشبین باشیم، او گفت.

ما نباید برای گرفتن کمک‌های مهم و با ارزش از هس و روزنبرگ، اجتناب ورزیم.
ما باید با دادن اوکرانین به آنها موافقت کنیم. این را شما باید در هنگام کار و مذاکراتتان با آلمانی‌ها به یاد داشته باشید. من نامه‌ای در این مورد به پیاتاکوف و کرسستینسکی خواهم نوشت.
تارهای از جنایت و خیانت مانند شبکه‌ای به دور هیئت‌های سیاسی و دفاتر ارگان‌های مختلف اتحاد جماهیر شوروی پیچیده شده بود. سفیران، منشی‌ها، وابستگان و اعضای پانین سفارتخانه‌ها، نه فقط در اروپا، بلکه هم چنین در خاور دور به داخل این شبکه توطئه گر کشیده شده بودند.
حتی سفیر روسیه در ژاپن، یورننوف (Jurenov) در این توطئه دخالت داشت. او از سال ۱۹۲۶ به صورتی مخفیانه به تشکیلات ترتسکی پیوسته بود. طبق دستور العمل‌های ترتسکی، او فقط در رابطه با سازمان جاسوسی ژاپن بود. دوست قدیمی ترتسکی، سفیر سابق انگلستان و فرانسه، کریستین راکوسکی (Christian Rakowski)، یکی از کسانی بود که یورننوف را در مکاتباتش با ژاپنی‌ها کمک کرد. راکوسکی هیچ پست مهمی در وزارت امور خارجه شوروی نداشت. او به عنوان کارمند برای سازمان‌های مختلف بهداشتی کار میکرد، ولی در عین حال فرد بسیار مهمی در میان سازمان‌های توطئه گر زیر زمینی به حساب می آمد.

در سپتامبر ۱۹۳۴ راکوسکی به همراه هیئتی روسی برای حضور در کنفرانس بین المللی صلیب سرخ، که قرار بود در توکیو برگزار شود به ژاپن رهسپار شد. قبل از ترک روسیه، پاکتی از کمیسریای صنایع سنگین مسکو دریافت کرد. پاکت ارسالی از طرف پیاتاکوف و حاوی نامه‌ای بود که راکوسکی میبایست به یورنوف، سفیر ژاپن میداد. نامه در ظاهر فقط شامل درخواستی در مورد اطلاعات تجاری بود، اما در پشت نامه پیغامی به صورتی نامرئی برای یورنوف نوشته شده بود که راکوسکی میبایست آن را در هنگام مذاکره با ژاپنی‌ها مورد استفاده قرار میداد. روز بعد، وقتی راکوسکی به ژاپن آمد، یک نماینده‌ی ژاپنی او را در توکیو ملاقات کرد. آنها یک دیگر را در توکیو، در یکی از کریدورهای ساختمان صلیب سرخ ژاپن ملاقات کردند. در آنجا به راکوسکی گفته شد که مقاصد ترترسکیست‌های روسی با مقاصد دولت ژاپن "کاملاً منطبق" بود. در ادامه جاسوس ژاپنی گفت که او مطمئن بود که راکوسکی از جمله کسانی است که می‌توانست اطلاعات با ارزشی در مورد وضعیت داخل روسیه به ژاپنی‌ها بدهد.

- همان شب راکوسکی نتایج گفتگوهای خود را با جاسوس ژاپنی برای یورنوف تعریف کرد. راکوسکی گفت: تمام داستان از این قرار بود که اونا میخوان منو در سازمان جاسوسی ژاپن، استخدام کنند.

سفیر ترترسکیست جواب داد: نیازی به تردید نیست، کار از کار گذشته و آب رفته دیگه به جوی برنمیگرده.

چند روز بعد راکوسکی به خوردن شام با یک افسر رده بالای سازمان جاسوسی ژاپن دعوت شد. افسر ژاپنی مستقیماً به اصل مطلب شروع کرد.

او به راکوسکی گفت: ما خبر داریم که شما از دوستان خوب و نزدیک آقای ترترسکی هستید، ما باید از شما خواهش کنیم که به او نامه‌ای فرستاده و در آن بنویسید که دولت ما از مقالات او در مورد مسائل چین و مواضع ترترسکیست‌های چینی راضی نیست. ما انتظار برخورد بهتری را از طرف آقای ترترسکی در این موارد داریم. ما نیازی نداریم که وارد جزئیات بشویم، اما این روشن است که یک اتفاق تحریک کننده‌ی غیر منتظره، موقعیت خوبی را برای یک مداخله در چین فراهم میکند.

افسر ژاپنی به راکوسکی گفت که دولت ژاپن علاقمند به گرفتن چه نوع اطلاعات محرمانه از طرف ترترسکیست‌های روسی بود: اطلاعات در مورد کشاورزی اشتراکی، راه آهن، معادن و صنایع، و بخصوص صنایع مستقر در شرق اتحاد جماهیر شوروی. به راکوسکی تعدادی کُد و نام جاسوسان داده شد که او در موقع ضروری باید از آنها برای دادن اطلاعات استفاده میکرد. این مسئله به این شکل برنامه ریزی شد که، دکتر نایدا، یکی از منشی‌های هیئت صلیب سرخ، رابط میان راکوسکی و سازمان امنیتی ژاپن شد.

- قبل از ترک توکیو، او با یورنوف برای آخرین بار گفتگو کرد. سفیر ترترسکیست افسرده بود.

- ما در چنان محمصه‌ای گیر کردیم که آدم بعضی وقتها نمیدونه چطوری باید رفتار کنه! او با حالتی خیلی غمگین گفت. آدم میترسه که با عملی کردن یکی از نقشه‌ها، نقشه دیگه‌ای رو خراب کنه. برای مثال بین ژاپن و انگلستان سر مسئله‌ی چین اختلاف نظر افتاده، همزمان ما باید با هر دو سازمان امنیتی این دو کشور ارتباط داشته باشیم. و جالب این که ما باید میون تمام این بلبشوها راه درست را انتخاب کنیم.

راکوسکی جواب داد:

- ما ترترسکیست‌ها باید در حال حاضر روی سه تا کارت سرمایه گذاری کنیم، آلمانی‌ها، ژاپنی‌ها و انگلیسی‌ها. کاری که ما باید انجام بدیم اینه که همه چیزمونو در معرض خطر قرار بدیم. و وقتی که در انجام مأموریتی ماجراجویانه موفق شدیم، این دولتمردان بزرگ هستن که براشون کف زده میشه.

در ۲۰ فوریه ۱۹۳۷ روزنامه توکیونی میاکو، گزارشی را در مورد یکی از جلسات دولت ژاپن در مورد "طرح ریزی و کمیسیون بودجه" به چاپ رساند. در این جلسه نماینده یوشیدا، از ژنرال سوگییاما سؤال کرد، که آیا آنها در مورد گنجایش راه آهن‌های روسیه اطلاعاتی را دریافت کرده‌اند یا نه. جواب وزیر جنگ مثبت بود. او گفت که تمام اطلاعات لازم را در این زمینه بدست آورده است. ژنرال سوگییاما در ادامه گفت:

- در روسیه جریاناتی وجود دارند که مخالف دولت روسیه هستند و ما این اطلاعات را از طریق آنها به دست آورده‌ایم.

چاپ این مقاله از طرف روزنامه میاکو، سر و صدای زیادی در بین دست اندرکاران روزنامه نگار در توکیو به راه انداخت. روزنامه به دلیل چاپ این اسرار محرمانه از طرف دولت مجبور به پرداخت جریمه‌ای سنگین شد و سردبیر آن یاگوچی جیلی به دستور وزارت جنگ از کار خود استعفا داد.

* * * * *

جمع‌بندی از این بخش :

مطلب فوق کاملاً واضح و روشن و فارغ از هرگونه توضیح، ولی خالی از فایده نیست که در شرایط تبلیغات دیوانه وار رسانه های امپریالیستی- صهیونیستی پیرامون تدارکات آماده سازی ماشین جنگی امپریالیست آمریکا در خلیج فارس جهت تجاوز نظامی قریب الوقوع به ایران، در جریان "تدارکات" پر شتاب فرقه ترسکیستی- ناسالم " حزب کمونیست کارگری " باشیم که گویا بوی کباب بد جوری مشامشان را تحریک کرده است. چراکه شاید علامت های لازم به حککا و دیگر ایادی امپریالیسم بعنوان ستون پنجم داده شده است که بعد از حمله هسته ای چه باید بکنند.

این فرقه ضد لنینیستی اخیراً به هواداران و افراد متزلزل و اپورتونیست دل خوش که در حال نشست و برخاست با آنان بوده و تصور دارند مارکسیست لنینیست می باشند، این گونه تداعی کرده که آماده یک عزیمت گسترده به ایران هستند. و لابد عنقریب در رکاب قوای آدمکشان آمریکائی همانگونه که حزب دوقلواش در عراق در همراهی با قوای تجاوزگر مفتخر به دریافت جای و مکان- رسانه خبری و تصویری در منطقه سبز بغداد در جوار اشغالگران شد، این بار با الهام از پدر بزرگش یعنی ترسکی سعی دارد در قالب اپوزیسیون قدرت را در دست گیرد. تا مبادا بعد از حمله فاشیستی قوای تجاوزگر بربر آمریکائی از رقبای سلطنت طلب و یا " مجاهدین " عقب ماند.

اگر باور ندارید، کافی است به این گفته پدر بزرگ توجه کنید. ترسکی در این امر که شوروی در صورت تجاوز هیتلر شکست می خورد، چنین می گوید :

" این شکست، شرایط را برای اپوزیسیون جهت به دست گرفتن قدرت هر چه بیشتر آماده می‌کند "

بنابراین همانطوریکه ترسکی بعداز به قدرت رسیدن فاشیسم در آلمان در قبال نابودی سوسیالیسم، سوئدای به قدرت رسیدن را در سر داشت، " حزب کمونیست کارگری " هم نیز در قبال تجاوز بربرمنشانه آمریکا به ایران، تحت تاثیر خواب های شتری بدنبال قدرت سیاسی می باشد. بیچاره مردمانی که بعداز خلاصی از دست ضحاک مار دوش جمهوری اسلامی، باید اسیر هیولای جهانخوار آمریکائی شوند.

.....
بهمن ادیب 2007/02/13